

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۹، پیاپی ۹۱، بهار ۱۳۹۰

## ابرام شاهرخ تیموری و قرايوسف قراقویونلو برای سلطه بر سلطانیه

محمدرضا رحمتی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۴

تاریخ تصویب: ۹۰/۱/۲۷

### چکیده

در دهه‌های آغازین سده نهم هجری، شاهرخ تیموری برای حفظ سلطه بر سلطانیه و قرايوسف ترکمان برای کسب سلطه بر آن شهر تلاش داشتند. سلطانیه شهری خوش آب و هوا با کشاورزی پر رونق بود و جایگاه بازرگانی و سوق الجیشی ممتاز داشت. پیشینه تاریخی آن نیز بر اهمیت سیاسی می‌افزود. شهریار تیموری برای حفظ سلطه بر ایران مرکزی و باختری، نیز موقعیت خویش در تجارت بین الملل، و فرمانروای ترکمان برای تثبیت قدرت و نیز در راستای اهداف توسعه طلبانه خود به ویژه در عراق عجم، هر دو سلطه بر آن شهر را بایسته می‌دانستند. با آنکه شاهرخ آمادگی خود را برای دادن امتیازاتی به جای سلطانیه اعلام نمود، قرايوسف تنها خواهان سلطانیه بود. ابرام دو فرمانروای جغتای و ترکمان برای سلطه بر سلطانیه، سرانجام به نبرد میان آن دو انجامید. برای تبیین این ابرام، طبیعت غنی، موقعیت بازرگانی و جایگاه سوق الجیشی سلطانیه، موقعیت و اهداف

---

۱. استادیار گروه تاریخ - دانشگاه یزد M.rahmati@yazduni.ac.ir

سیاسی قرايوسف، بازرگانی جهان در آن زمان، جایگاه ایران در تجارت جهانی، نقش سلطانیه در این میان و اوضاع عراق عجم در آن دوره بررسی می‌گردد.

### واژه‌های کلیدی: قرايوسف، شاهرخ، سلطانیه، تجارت، عراق عجم.

#### مقدمه

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ق / ۱۴۰۵م، شاهزادگان و امیران لشکری هریک در حوزه اقتدار خود مدعی حکومت و بعضاً جانشینی امیر شده، ایران عرصه تاخت و تاز و درگیری‌ها میان آنان گشت؛ نابسامانی و ناامنی ایران را از نو فراگرفت. از فرزندان تیمور، جهانگیر در سال ۷۷۷ / ۱۳۷۵ و عمر شیخ در ۷۹۶ / ۱۳۹۴، در زمان حیات پدر فوت شدند و سومین فرزند: میرانشاه نیز در حادثه‌ای به اختلال دماغی دچار گشت. چهارمین فرزند امیر، شاهرخ پس از تلاش‌ها و کشمکش‌های چندین ساله با سرکوب مدعیان قدرت، به‌ویژه منکوب نمودن رقیبان برجسته‌ای چون خلیل سلطان‌بن میرانشاه، خداداد حسین و پیرمحمد، سرانجام در ۲۷ ذی‌حجه ۸۱۱ / ۱۳ مه ۱۴۰۹م سلطنت خود را تثبیت نمود.

شاهرخ بر خلاف تیمور مردی معتدل و نسبتاً سلیم‌النفس بود و برای سازندگی و ترمیم ویرانگری‌های پدر بسیار تلاش کرد؛ از این‌رو، ایران در دوره طولانی سلطنت وی شاهد آرامش نسبی و پیشرفت در همه زمینه‌ها از جمله اقتصاد بود؛ کشاورزی شکوفا و تجارت پررونق گردید؛ برخی نواحی خراسان و در نزدیکی اصفهان، کشاورزی بر دوران ایلخانی نیز پیشی جست. یزد در آن دوره شهری آباد بود. چنان‌که نویسنده تاریخ جدید یزد می‌نویسد: «راستی در زمان هیچ پادشاه، خطه یزد چنین معمور نبوده که در زمان سلطان شاهرخ بهادر سلطان ... که هزارخانه و دکان و مدارس و خواتق و حمامات و بساتین مجدداً تعمیر یافته بود.» (کاتب، ۱۳۴۵: ۷)، ولی این آرامش و بالندگی تنها در شرق قلمرو تیموری، حوزه اصلی اقتدار شاهرخ پایدار بود و نیمه باختری و مرکز ایران با قیام‌های پیاپی، کشمکش‌های بی‌پایان جانشینی، تعدیات حکام و

دست‌اندازی‌های ترکمانان گاه بی‌ثبات می‌گشت. مردم این نواحی به‌ویژه در عراق عجم از ستم و بی‌کفایتی حکام تیموری به جان آمده، آرزومند سلطه قدرتی برتر بودند تا امنیت و آسایش را برای آنان به ارمغان آورد. هم‌زمان، قرایوسف رهبر ترکمانان قراقویونلو که همانند بسیاری از مردم عراق عجم کیش تشیع داشت، در آذربایجان و غرب اقتدار بسیار یافته و در اندیشه دست‌یابی به عراق عجم نیز بود.

قراقویونلو با قبیله رقیب، آق‌قویونلو، هم‌تیره بودند. با ضعف ایلخانان، دو قبیله ترکمن در نواحی جنوب شرق آناتولی، آذربایجان و حوالی موصل پا به صحنه نهاده، با انگیزه غارت و چپاولگری، فرصت‌طلبانه به مزدوری قدرت‌های محلی درمی‌آمدند. قراقویونلوی شیعه به جلایریان شیعه پیوست. با حمله تیمور آق‌قویونلوهای سنی با او متحد شدند و قرایوسف، رهبر وقت قراقویونلو با یار و متحدش سلطان‌احمد جلایر در برابر امیر تاب مقاومت نیاورده به آناتولی و سپس سوریه متواری گشتند. پس از مرگ جهانگشا دو متحد به عراق عرب و نواحی باختری ایران، حوزه اقتدار پیشین خود، بازگشتند. قرایوسف با از میان بردن سلطان جلایری، پیروزی‌های درخشان در برابر شاهزادگان و عمال تیموری و راندن آنان از منطقه، قدرت بی‌چون و چرا یافت. او تلاش داشت تا موافقت شاهرخ را برای سلطه بر سلطانیه به‌دست آورد. این درخواست وی قاطعانه رد شد. واکنش نظامی سرسختانه قرایوسف و پیش‌روی سریع او در عراق عجم، شهریار تیموری را نگران کرده و او را متقاعد ساخت تا سلطه قراقویونلو بر عراق عرب و آذربایجان، به جز سلطانیه را بپذیرد. ولی قرایوسف سلطانیه می‌خواست. در این نوشتار، نگارنده بر آن است تا عوامل و انگیزه‌های ابرام دو فرمانروای جغتایی و ترکمن برای سلطه بر سلطانیه را بررسی نماید.

### قرایوسف و سلطانیه

با مرگ تیمور، قرایوسف ترکمان بر بخش‌های ایران، به‌ویژه آذربایجان سلطه یافت و شاهزادگان تیموری را از آن خطه راند. امیر ترکمن در دفع اردو کشی‌های اسکندر پسر عمر شیخ، نوه تیمور، حاکم فارس و اصفهان به آذربایجان به پیروزی‌های چشمگیر و شگفت‌آور دست یافته، در عراق عجم پیش‌روی نمود و قلمرو خود را از زنجان، ماردین، موصل و بغداد تا اران، قزوین و کرانه‌های

خزر گسترش داد. او با کشتن سلطان احمد، آخرين امير جلايري به سال ۸۱۳ ق، قدرت بسيار و بر آذربايجان سلطه بلا منازع يافت (ميرخواند، ۱۳۳۹: ۸۳/۶ - ۵۸۰؛ خواندمير، ۱۳۳۳: ۸/۳ - ۵۷۷؛ ابن عربشاه، ۱۳۵۶: ۲۸۰ و ۲۸۱؛ سمرقندی، ۲، ۱۹۳۶: ۱۹۷).

در آن روزگار، مشروعيت حکومت‌ها به وابستگي شان به ايلخانان و جلايريان مشروط بود. از اين روي، قرايوسف بر آن بود تا خود را جانشين جلايريان و ايلخانان بشناساند. افزوده شدن پسوند «براني» به نام وي از سوي ابوبکر طهراني مورخ دوره آق‌قويونلو (طهراني، ۱۳۵۶: ۳۰؛ سومر، ۱۳۶۹: ۲۳ و ۲۴) در همين راستا انجام شد. براني نام محلي است که با قلعه بهار در نزديكي همدان مرتبط بوده است. اين نام بر سکه‌هاي ايلخاني و جلايري ديده مي‌شود (Minorsky, 1953: 392). قرايوسف با آنکه خود را يک ترکمن مي‌دانست، در شيوه اداره، قواعد و اصول سياسي کاملاً از روش‌هاي ايلخاني و جلايريان پيروي مي‌نمود (سومر، ۱۳۶۹: ۱۲۸). از آنجا که سلطانيه تختگاه ايلخانان بود و جلايريان خود را وارث آنان مي‌دانستند، امير ترکمن با سلطه بر آن شهر مي‌توانست خود را جانشين جلايريان و ايلخانان معرفي نمايد<sup>۱</sup>. سلطانيه از استحکام و اهميت سوق‌الجيشي بسيار برخوردار بود و قرايوسف با دست‌يابي به آن همچنين مي‌توانست با خاطر آسوده بر غرب ايران فرمان راند. افزون بر اينها، شهر از طبيعتي غني با زمين‌هاي کشاورزي حاصلخيز و گسترده، چراگاه‌هاي مرغوب و پهناور پيراموني و مهم‌تر از همه، از موقعيت ممتاز تجاري برخوردار بود. سلطانيه، مهم‌ترين مرکز بازرگاني در عراق عجم و حتي ايران آن روز به

۱. با استقبال پر شور مردم تبريز از سلطان احمد جلاير پس از اشغال سال ۸۱۳ ق. آن شهر از سوي نامبرده، قرايوسف به بايستگي مشروع نمودن حکومت قراقويونلوها نزد مردم بيشتري پي برد. امير ترکمان پس از چيرگي بر آخرين سلطان جلايري و پيش از کشتن وي، دست‌نوشته‌اي در تأييد جانشيني پير بدين بدين او گرفت. پير بدين پسر قرايوسف و فرزند معنوي سلطان احمد بود. قرايوسف به پير بدين همانند جلايريان عنوان سلطان بخشیده، در مراسم رسمي دستش را گرفته بر تخت مي‌نشاند و خود به دو زانوي ادب پيش وي مي‌نشست. فرمان‌ها و يرليغ‌ها به نام او صادر و به پيروي از ايلخانان و جلايريان آنها را با عبارت «سلطان پيربدين خان يرليغدين ابونصر يوسف بهادر نويان سوزوميز» (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۲۱۴ و ۲۱۵؛ ميرخواند، ۱۳۳۸-۱۳۳۹: ۵۶۰ و ۵۶۱) آغاز مي‌کرد. وي همچنين دستور داد به نام او خطبه خوانده خطبه و سکه ضرب کنند. بي‌ترديد، يک و چه بسا تنها هدف اصلي اين تلاش‌هاي امير ترکمان مشروع نماياندن حکومت قراقويونلو از راه وابسته نمودن آن به جلايريان، جانشينان رسمي ايلخانان بوده است.

شمار رفته و با آنکه از تبریز کوچک‌تر بود، جمعیت بیشتر و در تجارت بین‌الملل موقعیتی برتر داشت.

بازرگانان مسیحی سرزمین‌های اسلامی و اروپایی و تجار مسلمان مراکز مهم اسلامی مانند آناتولی، سوریه و بغداد در این منطقه با یکدیگر ملاقات نموده، به داد و ستد می‌پرداختند و مهمان‌خانه‌های متعددی برای آنها ساخته شده بود (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۹۳-۹۵؛ سومر، ۱۳۶۹: ۱۲۰؛ بیانی، ۱۳۸۲: ۱۶۰ و ۱۶۱؛ Jackson, 1986: 413-14؛ Travels to Tana and Persia...: 127). این شهر مبالغی هنگفتی عاید خزانه دولت می‌کرد (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۹۵ و پس از آن). هدف قرايوسف به‌چنگ آوردن آسان و بی‌دردسر سلطانیه بود؛ چرا که در آن صورت در برابر شاهرخ احساس امنیت نموده، توان و اعتبار لازم برای کسب مشروعیت نیز می‌یافت (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۹۵؛ سومر، ۱۳۶۹: ۱۰۹). او برای دریافت فرمان حکومت آذربایجان از شاهرخ تلاش بسیار و حتی فروتنی نموده، یکی از خواص خود به نام مردانشاه را نزد امیر تیموری گسیل داشت و در پیام خود قید نمود: «اگر شاهرخ ولایت سلطانیه را به من ارزانی دارد، آنچه وظیفه دولت خواهی است، به‌جا می‌آورم» (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۳۰۷/۲). امیر ترکمن در یکی از نامه‌های خود آرزو کرده بود که در مشهد به خدمت شاهرخ برسد (نوایی، ۱۳۵۶: ۱۶۷-۱۷۳).

از سوی دیگر، شاهرخ از زمان بر تخت نشستنش در ۸۰۸ تا سال ۸۲۲ ق، گرفتار ناآرامی‌های داخلی، شورش‌های مکرر شاهزادگان تیموری و حکام ولایات بوده، توان مقابله با قرايوسف و مهار قدرت روزافزون او را نداشت. وی حتی نمی‌توانست از حکمرانان محلی تابع مانند شیروانشاهان، آق‌قویونلوها، والی شکی و حاکمان لرستان در برابر سیاه‌گوسفندان را حمایت کند؛ برای نمونه در سال ۸۱۷ ق. نقشه اردو کشی او به آذربایجان با شورش اسکندر میرزا حکمران عراق عجم و فارس ناکام ماند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۱۰/۶ و ۶۱؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۲۲/۱-۲۲۰؛ سومر، ۱۳۶۹: ۱۰۸ و ۱۰۷)، اما در سال ۸۲۲ ق. / ۱۴۱۹ م. شاهرخ ری، عراق عجم، فارس، کرمان، یزد، سیستان، مازندران، خراسان، خوارزم، ماوراءالنهر و تقریباً سراسر افغانستان را تحت فرمان داشت. او همه مخالفان و مدعیان تیموری را منکوب و تابع کرده بود. بخش اعظم امپراتوری تیموری زیر فرمان او شده و تنها یک کار باقی مانده بود؛ اگر آذربایجان، عراق عرب و بخش‌هایی از عراق

عجم از قرایوسف ترکمان بازستانده می‌شد، امپراتوری شاهرخ به اوج شوکت و بزرگی زمان بنیانگذار آن بازمی‌گشت (سومر، ۱۳۶۹: ۱۱۹)؛ از این‌رو، شهریار تیموری درخواست قرایوسف برای واگذاری سلطانیه و دست دوستی وی را سرسختانه رد نمود و در پاسخ به نامه‌اش نوشت: «دوست دوستان و دشمن دشمنان بوده و خواهد بود». قرایوسف از پاسخ شاهرخ خشمگین گردیده، بی‌درنگ به سلطانیه حمله کرد و تا قزوین پیش‌روی و همه سرزمین‌های آن نواحی را تصرف نمود.

امیر جغتای که به قدرت امیر ترکمن پی برده، نگران شده بود، با گسیل یکی از ملازمان خود به نام صدیق نزد وی، تلاش کرد تا او را با روشی صلح‌آمیز تابع گرداند. انتقام‌ستانی خون‌میرانشاه دیگر مطرح نشد و شاهرخ حتی حکومت مستقل امیر ترکمن بر آذربایجان و عراق عرب را پذیرفت، ولی از واگذاری سلطانیه و عراق عجم اجتناب نمود. دولت‌شاه در این باره می‌نویسد:

«یکی از امرای شاهرخ شخصی را پیش قرایوسف فرستاد و به او پیشنهاد کرد که به اعتذار پیش آید و ولایت سلطانیه و قزوین به دیوان اعلا گذارد تا خاقان سعید (شاهرخ) ممالک آذربایجان و بغداد تا دیار شام و روم بر او مسلم دارد...» (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۲/ ۳۰۲).

ولی قرایوسف تنها با در اختیار گرفتن سلطانیه، تابعیت شاهرخ را می‌پذیرفت. از این‌رو، «... فرستاده [شاهرخ] را در تبریز حبس کرد.» (همان‌جا). بر پایه آنچه که گذشت، سلطانیه برای شاهرخ هم اهمیت بسیار داشت و او نیز مانند قرایوسف حاضر به چشم‌پوشی از آن نبود. در ادامه به اهمیت شهر برای سلطان تیموری بیشتر خواهیم پرداخت.

### اهمیت سلطانیه برای شاهرخ

سلطانیه، حاکم‌نشین غرب ایران بود و از آنجا که دربار حاکم و اردوی وی از توان دادوستد بالا برخوردار بودند، بودنشان در شهر به پیشرفت اقتصادی و رونق داد و ستد در آن می‌انجامید. افزون بر این، نقش بازرگانان و بازار در حمایت از قشون چه در صلح و هم به گاه رزم پر اهمیت بود (Jackson, 1986:415). از این‌رو، سلطانیه در گذار زمان به یک مرکز بازرگانی مهم تبدیل شد، ولی موقعیت بین‌المللی آن در خور توجه بیشتری است:

در آن زمان، هرمز به جای سیراف، مهم‌ترین بندر بازرگانی در خلیج فارس بود و تجارت دریایی طولانی میان اروپا و خاور دور از طریق بندر هرمز انجام می‌شد و به گفته آلبو کرک آن بندر کلید استراتژیک سلطه بر آن تجارت بودند. شاهراه مواصلاتی و بازرگانی شمال- جنوب فلات ایران نیز از خلیج فارس با گذار از مسیری غیر مستقیم و با عبور از مراکز مهمی مانند قم، قزوین و سلطانیه به تبریز می‌رسید. از آنجا که سلطانیه پیش‌تر پایتخت ایلخانان بود، از دیگر مراکز مسیر مهم‌تر بود و آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد (Jackson, 1986: 422 & 525؛ بیانی، ۱۳۸۲: ۱۶۵-۱۶۶). افزون بر مسیر آبی ابریشم، راه زمینی آن به هندوستان نیز با گذار از تبریز و سلطانیه به سوی جنوب با راه آبی یکی بود، ولی پیش از رسیدن به خلیج فارس، در کرمان از آن راه جدا شده و به سوی شرق امتداد می‌یافت (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۶۶). در این مسیر هم سلطانیه مهم‌ترین مرکز به شمار می‌رفت. بدین‌سان، محور هرمز- سلطانیه، نه تنها شاهراه مواصلاتی شمال- جنوب ایران بود، بلکه نقطه تلاقی کل تجارت دریایی و زمینی جهان به شمار رفته و ایران را به مهم‌ترین رابط بازرگانی میان آسیا و اروپا بدل ساخته بود (Jackson, 1986: 525؛ بیانی، ۱۳۸۲: ۱۶۵) و با توجه به اهمیت زیاد سلطانیه در این میان، آن شهر با نگرینی در تجارت جهانی همانند گردیده بود. شاهرخ با در اختیار داشتن محور هرمز- سلطانیه، در تجارت جهانی از جایگاهی برجسته داشت و برای حفظ آن جایگاه، اهتمام ویژه داشت؛ برای نمونه، کارشکنی وی در روابط مستقیم بازرگانی میان خاقان چین و قرايوسف در راستای همین اهتمام صورت پذیرفت؛ توضیح آنکه در گزارش هیئت اعزامی شاهرخ به چین آمده است که چینیان از تربیت اسبان ترکمن آگاهی یافته و خاقان برآن شد تا با گسیل هیئتی به دربار قرايوسف در تبریز روابط مستقیم بازرگانی، با امیر ترکمن برقرار نماید (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۸۴۱)، ولی در منابع از ورود چنین هیئتی به تبریز یاد نشده است؛ آن‌گونه که پیداست، شاهرخ با تمهیداتی از برقراری این روابط جلوگیری نمود؛ چرا که در آن صورت جایگاه وی در تجارت جهانی آسیب‌دیده و نقش دلالتی‌اش در آن رنگ می‌باخت.

سلطان تیموری در قطب جنوبی محور هیچ مشکلی نداشت؛ زیرا قدرت‌های نواحی خلیج فارس و سواحل عربستان در تجارت پررونق هرمز سهیم بوده و، به جای دردسر آفرینی، در حفظ نظم و



### پیامدهای سلطه ترکمن بر سلطانیه

سلطه امیر ترکمن بر سلطانیه، امکان سلطه وی بر عراق عجم را هم در پی داشت: شهر مهم ترین مرکز در عراق عجم و قطب شاهراهی مواصلاتی بود که شهرهای عمده آن ناحیه در مسیر آن جای داشته و به سلطانیه وابستگی تجاری داشتند. از این رو، سلطه قرايوسف بر آن شهر به امکان سلطه او بر عراق عجم انجامیده و راه بالفعل شدن این سلطه را هموار می ساخت.

نکته آنکه موقعیت سوق الجیشی سلطانیه به گونه ای بود که قدرت حاکم بر آن در صورت دارا بودن ارتشی کارآمد، توان پیش روی در عراق عجم را هم می یافت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۴۰ و ۲۴۱؛ بیانی، ۱۳۸۲: ۳۰۳ و ۳۰۴) و همان گونه که گذشت، قرايوسف ارتشی کارآموده و وفادار داشت. عراق عجم در آن زمان، افزون بر جایگاه سوق الجیشی ممتاز، اهمیت اقتصادی بسیار داشت: عواید دیوانی آن ایالت به روزگار جلاپریان ۳۵۰۰۰۰ دینار بود، حال آنکه این عواید در آذربایجان - جایی که پایتخت، تبریز در آن جای داشت - ۲۶۰۰۰۰ دینار؛ یعنی بیش از یک چهارم از درآمدهای عراق عجم کمتر بود (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۹۱) و امیر ترکمن هیچ گاه هدف دست یابی به آن ایالت را پنهان نمی داشت. اوضاع در عراق عجم هم برای این هدف وی زمینه ساز بود:

با وجود کشتارها و ویرانگری های تیمور، در سایه قدرت کم نظیرش دوره کوتاهی از امنیت و آسایش در ایران پدید آمد، ولی پس از وی، ایران میدان اختلافات و کشمکش ها بر سر قدرت میان شاهزادگان تیموری و امیران و دست به دست شدن ایالت ها، به ویژه در عراق عجم میان آنان شد. مدعیان قدرت برای تأمین هزینه نبردهای خود و با توجه به ناتوانی یا تردیدشان در توان حفظ مناطق زیر سلطه، به فشار بر مردم و زیاده ستانی و گاهی ستاندن چندین برابر مالیات از آنان روی می آوردند. ویرانی، فقر و قحطی همراه با ناامنی گسترش یافت. ستم بر مردم، تجاوز به اعراض و نوامیس آنان پدیده های عادی گشت (زمجی اسفزاری، ۱۳۸۰: ۲/۲-۱۹۱؛ واصفی، ۱۳۵۱: ۴۷۱/۱؛ کاتب، ۱۳۴۵: ۹-۱۲؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۶-۷۸۲). شاهرخ هم که تنها توانسته بود شورش ها و مدعیان شرق قلمرو را سرکوب کند، برای بازگرداندن آرامش به ایران مرکزی و عراق عجم ناگزیر شد چندین بار به آنجا اردو کشی کند. این اردو کشی های ویرانگرانه بر ویرانی ها و نابسامانی افزود (Jackson, 1986:103). مردم عراق عجم آرزومند و چشم به راه قدرتی بزرگ بودند تا

به اين نابساماني پايان بخشيده، امنيت سياسي، اقتصادي و اجتماعي آنان را تايمين نمايد. آيا قراقويونلو چنين قدرتي بود؟

قرايوسف ارتشي کارآمد داشت که وي را بارها در ميدان نبرد سرفراز کرده بود. او در ميان قدرتمنداني چون سلطان احمد جلایر و شاهزادگان مظفري تنها کسی بود که توانست سرزمين‌هاي تیموريان را از چنگ آنان در آورده و مراکز مهمي در عراق عجم مانند قزوین و به‌ويژه سلطانيه، تختگاه پيشين ايلخانان را فتح کند (سومر، ۱۳۶۹: ۱۲۸؛ Jackson, 1986: 162). امير ترکمن اداره‌اي نيکو نيز داشت: او امور داخلي را با داد و انصاف و در کمال آزاديگي، با موفقيت پيش مي‌برد و بر کار حکام و زيردستان خود نظارت داشت و درباره کارگزاران لايق و صديق و کساني که زماني به وي نيکي کرده بودند، بسيار قدرشناس بود. به پيشرفت کشاورزي، رونق تجارت و ترفيه حال رعایا اهميت نشان داده، مؤسسات اقتصادي ايجاد مي‌کرد. قرايوسف در رواج امر دين، سامان دادن به امور شرعي، تعمير خانه‌ها، خيرات و موقوفات نيز کوشا بود (فريدون بک، ۱۲۶۴ق: ۱/۹-۱۵۸؛ روملو، ۱۳۴۹: ۱/۱۲۰ و ۱۲۱). در کنار همه اينها، قرايوسف مرد سخاوتمندي بود: او از غنيمت‌هاي جنگي، خود چيزي بر نمي‌داشت و تقريباً همه آن را ميان فرماندهان و سپاهش تقسيم مي‌کرد. با بذل و بخش‌هاي وي خزانه‌اش، بيشتر وقت‌ها خالي بود (سومر، ۱۳۶۹: ۱۲۹).

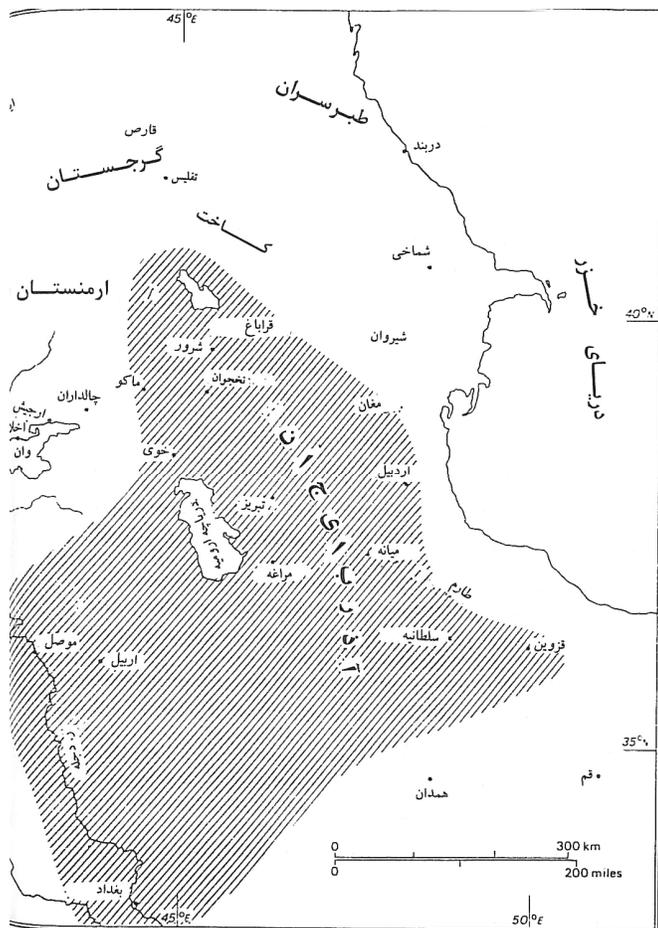
بر پايه آنچه گذشت، امير ترکمن افزون بر اقتدار، بر خلاف حکام تیموري عراق عجم داراي حسن اداره نيز بوده و ياران و طرفداران بسيار از جمله در آن ناحيه يافته بود، به عنوان يک سياستمدار لايق و تواناي خاندانش از وي ستايش مي‌شد (Jackson, 1986: 162)؛ مهم‌تر آنکه او همانند مردم عراق عجم، شيعه بود.

عراق عجم از کانون‌هاي سنتي تشيع به‌ويژه دوازده امامي بود و مقامات عالي شهرهاي شيعه‌نشين آن حتي در روزگار تیموريان سني مذهب از خاندان‌هاي اشرافي شيعه آن شهرها بودند (Jackson, 1986: 153, 617-18). براي نمونه مي‌توان از خاندان صفي ياد کرد که از نيمه نخست سده ۸ هجري تا سال ۸۱۵ ق با استقلال بر قم، فرمان مي‌راند (مرعشي، ۱۳۴۵: ۸۱؛ آملی، بی تا: ۱۹۶) و بسياري منابع ديگر که آقاي مدرسي طباطبائي در دو کتاب ارزشمند *قم‌نامه* و *قم در*

قرن نهم هجری در این باره به آنها استناد کرده است). گسترهٔ تشیع در عراق عجم به اندازه‌ای بود که برخی حرکت‌های سیاسی و شورش‌های شاهزادگان تیموری در آن سرزمین رنگ شیعی به خود می‌گرفت. شاهرخ در اواخر زندگی خود برای سرکوب یک حرکت شیعی به رهبری یکی از نوادگان خود به نام سلطان محمدبن بایسنقر، ناگزیر شد به ناحیهٔ عراق عجم اردو کشی کند.

پس از سرکوب شورش و گریز محمد، سلطان تیموری شماری از بزرگان سادات شیعهٔ محلی شرکت‌کننده در نهضت را در رمضان سال ۸۵۰ ق/۱۴۴۶ م، با کمال بی‌رحمی در ساوه به قتل رساند (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۵۶). این خشونت شهریار - که فردی سلیم‌النفس و نیک‌پندار بود - دربارهٔ سادات و تشیع، آن هم هنگام سالخوردگی و بیماری‌اش، گویای احساس خطری است که با گسترش تشیع در وی پدید آمده بود. یادآوری می‌شود که خواست و آرزوی مردم عراق عجم ظهور قدرتی بزرگ برای سامان‌دهی به اوضاع نابسامان منطقه بود و همان‌گونه که گذشت، قرايوسف افزون بر داشتن قدرت بسیار و حسن اداره، خود و ایلش همانند مردم عراق عجم شیعهٔ دوازده امامی بودند (شوشتری، ۱۳۲۰: ۳۶۷/۲)؛ از این رو، حکومت‌های بومی و محلی مرکز گریز برای رهایی از سلطه و ستم تیموریان و پایان بخشیدن به خودسری‌های حکام آنان و با هدف ایجاد توازن نیرو از قراقویونلو به عنوان نیروی سوم برای اردو کشی به منطقه دعوت به عمل می‌آوردند. بعدها دست کم یکی از این دعوت‌ها برای فتح خراسان قلمرو اصلی تیموری نیز بوده است (میرخواند، ۱۳۳۹: ۸۱۷/۶؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۶۹/۴؛ روملو: ۱۳۴۹: ۳۷۶/۱). خواست مردم و به تبع آن سیاستمداران عراق عجم به پذیرش اقتدار قراقویونلو به اندازه‌ای بسیار بود که حاکمان تیموری منطقه را هم شامل می‌گشت. در سال ۸۱۸ ق/۱۴۱۵ م، سعد، شاهزادهٔ جغتایی، برای حفظ موقعیت خود در منطقه در زمان حملهٔ قرايوسف به سلطانیه و گریز امیر بسطام حاکم شاهرخی شهر و پناه جستن او نزد سعد وقاص حاکم قم، بسطام را کت بسته در سلطانیه تسلیم امیر ترکمن نمود (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۵۲۲-۵۲۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۴۰: ۲۲۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶۳۰/۶-۶۳۱؛ روملو، ۱۳۴۹: ۹۸/۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۹۳/۳). ناگفته نماند که قم از کانون‌های مهم تشیع و مهم‌ترین مراکز در عراق عجم بود. آنچه گذشت نشان می‌دهد که شاهرخ نیک می‌دانست که چگونه با واگذاری سلطانیه به قرايوسف، افزون بر از دست رفتن نقش خود در تجارت جهانی، بخش‌هایی

از ايران مرکزی و دست کم عراق عجم را هم از دست خواهد داد و اين همان فاجعه‌ای بود که سلطان تیموری از آن بسيار هراس داشت.



قلمرو تقريبي قراقويونلو، ح ۱۴۳۵/۸۳۹ (برگرفته از تاريخ ايران کمبریج، ج ۶)

### سرايجام ماجرا

شهریار تیموری هم‌زمان دریافته بود که بقای حکومت قراقويونلو و کنار آمدن با آن برایش

منافعی نیز دارد: شماری قبایل کرد، لر و ترک و عرب در نواحی مرزی غرب ایران در مسیر شاهراه‌های مواصلاتی می‌زیستند. آنها عناصر ناآرامی و شورش در منطقه و عوامل ناامنی در راه‌های تجاری بودند. قراقویونلو برترین قدرت منطقه بود و حتی پس از سال ۸۱۵ ق. آق‌قویونلوی طرفدار تیموری نیز در برابر آن موضع دفاعی گرفت

(طهرانی، ۱۳۵۶: ۶۹ و ۷۰؛ روملو، ۱۳۴۹: ۱۰۷/۱). قرايوسف بر شاهراه‌های یادشده سلطه داشت و ادامه دشمنی شاهرخ با وی، پس از ناتوانی در نابود کردنش، خطر قطع ارتباط زمینی تیموریان با غرب را دربرداشت؛ حال آنکه توافق سلطان تیموری با این برترین قدرت منطقه می‌توانست به سرکوب قبایل شورشی و ناآرام مسیر و پاکسازی شاهراه‌های مواصلاتی غرب، از جمله به نفع تیموری بینجامد؛ ازین روی همان‌گونه که در آغاز نوشتار آمد، شاهرخ به‌ویژه پس از درک ناتوانی خود در نابود کردن قراقویونلوها، بر آن شد تا با پذیرش حاکمیت قرايوسف بر آذربایجان و غرب به استثنای سلطانیه، در راستای منافع تجاری خود گام بردارد، ولی امیر ترکمن که خواهان سلطانیه، کلید سلطه بر عراق عجم بود، تصمیم به نبرد با سلطان تیموری گرفت (سومر، ۱۳۶۹: ۱۲۰). سلطان تیموری هم پس از استماع گزارش فرستاده خود، صدیق و بی‌هوده ماندن تلاشش برای کنار آمدن با قرايوسف، برای حفظ منزلت و دستیابی به اهداف خود، اردو کشی به آذربایجان را بایسته دانست. یرلیغ‌ها برای گردآوری سپاه به سراسر امپراتوری گسیل شدند.

در اوایل پاییز، روز پنجشنبه ۱۵ شعبان سال ۸۲۳ ق. شاهرخ پایتخت هرات را با آهنگ نبرد با قرايوسف ترک کرد. در ۲۰ شوال همان سال پسرش، ابراهیم‌میرزا حاکم فارس، برادرزاده‌اش رستم میرزا والی اصفهان و حاکمان یزد و کرمان با نیروهای تحت فرمانشان در ورامین به اردوی شاهی پیوستند. ارتشی ۲۰۰,۰۰۰ نفره مهیا شد (سمرقندی، ۲، ۱۹۳۶: ۳۰۱ و ۳۹۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶/۶۵۰ و ۶۵۱؛ روملو، ۱۳۴۹: ۱/۱۱۰). این ارتش با وجود بزرگی‌اش روحیه‌ای ضعیف داشت و با آنکه بخشی از آن، همان ارتش تیمور بود که روزگاری لرزه بر جهان می‌افکند، نبردهای طولانی دوره جهانگشا و جنگ‌های داخلی پس از وی، آن را خسته و روحیه‌اش را ضعیف کرده بود. آگاهی آن از آمادگی و اعتماد به نفس بالای ارتش قرايوسف نیز بر روحیه باختگی‌اش می‌افزود (سمرقندی، ۱۹۳۶: ۲/۳۰۲ و ۴۰۳-۴۰۴؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۶/۶۵۲). از سوی

ديگر، قرايوسف بخشي از آنچه را که در خزانه داشت، براي تجهيز سپاه هزينه نموده، بقيه آن را ميان سپاهيان خود تقسيم کرد. او با ارتشي نيرومند و برخوردار از روحيه قوي آهنگ نبرد با شاهرخ نمود (سمرقندي، ۱۹۳۶: ۴۰۹/۲)، ولي درست هنگام بيرون رفتن از تبريز، پايتخت، سخت بيمار شد و حالش آنچنان وخيم گرديد که توان سوار شدن بر اسب را از کف داد؛ به گونه‌اي که حرکت خود را آرميده بر تخت روان آغاز کرد. بع از زمان کوتاهي هم درگذشت (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۷۳۲/۲؛ طهراني، ۱۳۵۶: ۷۴؛ ابن تغريبردي، ۱۳۹۱ق: ۴۲۳/۶؛ روملو، ۱۳۴۹: ۱۲۰/۱؛ سمرقندي، ۱۹۳۶: ۴۱۲/۲). بدین سان، آذربايجان به طور زير سلطه تیموريان شد، ولي قراقويونلو بعدها در روزگار جهانشاه، افزون بر آذربايجان، بر عراق عجم هم سلطه يافت (طهراني، ۱۳۵۶: ۳۵۵-۳۵۷؛ ميرخواند، ۱۳۳۹: ۸۲۵-۸۲۶؛ خواندمير، ۱۳۳۳: ۷۵/۴). رخدادي که در خور پژوهشي جداگانه است.

### نتيجه گيري

سلطانيه افزون بر طبعي غني براي کشاورزي و دامپروري، در دهه‌هاي آغازين سده نهم هجري از موقعيت سوق الجيشي ممتاز و جايگاه مهم در تجارت بين المللي برخوردار بود و شاهرخ تیموري و قرايوسف ترکمن براي سلطه بر آن ابرام داشتند.

قرايوسف در پي کسب مشروعيت براي حکومت خود بود و در آن زمان مشروعيت حکومت‌ها به از تبار ايلخانان بودن يا وابسته بودن به آنان بستگي داشت. سلطانيه علاوه بر موقعيت خوب اقتصادي، تختگاه پيشين ايلخانان نيز بود و امير ترکمن با سلطه بر آن توان و اعتبار لازم براي مشروعيت بخشيدن به حکومت خود را يافته بود و مي توانست خود را وارث ايلخانان و هم جلایريان معرفي نمايد. موقعيت سوق الجيشي و استحکام شهر نيز وي را از خطر حمله شاهرخ از سوی شرق آسوده خاطر مي ساخت.

شاهرخ هم براي حفظ سلطانيه انگيزه‌هاي نيرومند داشت: در آن روزگار همه تجارت دريائي جهان ميان اروپا و خاور دور از راه هرمز انجام مي شد. شاهراه مواصلاتي جنوب-شمال فلان ايران نيز از هرمز با گذار از شهرهاي مهمي مانند کرمان، يزد، قم و سلطانيه به تبريز مي رسيد و در

این میان، سلطانیه مهم‌ترین مرکز به شمار می‌رفت. راه زمینی ابریشم نیز با گذار از تبریز و سلطانیه به سوی جنوب با راه آبی آن یکی بود و در کرمان از آن منشعب می‌شد. در این مسیر هم سلطانیه مهم‌ترین مرکز بود؛ بدین سان، محور هرمز - سلطانیه نقطه تلاقی کل تجارت جهانی بود و شاهرخ با در اختیار داشتن این محور، در بازرگانی جهان نقش کلیدی داشت و با توجه به اهمیت زیاد سلطانیه در این محور، از دست دادن آن به رنگ باختن این نقش می‌انجامید.

افزون بر این، وابستگی تجاری عراق عجم، بستر اصلی محور یاد شده به سلطانیه، باعث می‌شد تا سلطه قرایوسف بر آن شهر به سلطه بالقوه وی بر عراق عجم نیز بینجامد؛ هدفی که امیر ترکمن هیچ‌گاه آن را پنهان نمی‌داشت. هم‌زمان، مردم عراق عجم چشم‌به‌راه قدرتی بزرگ بودند تا آنان را از ستم حکام تیموری و هرج و مرج ناشی از سلطه آنان برهانند و قرایوسف، افزون بر ارتشی کارآمد، بر خلاف کارگزاران تیموری عراق عجم دارای حسن اداره نیز بود. مهم‌تر آنکه وی برخلاف آن سنی مذهب، همانند مردم عراق شیعه بود. ناگفته نماند که موقعیت سوق الجیشی سلطانیه باعث می‌گردید تا قدرت حاکم بر آن با داشتن ارتشی کارآمد، توان پیش‌روی در عراق عجم را هم بیابد. بر پایه آنچه که گذشت، دو امیر جغتای و ترکمن برای سلطه بر سلطانیه ابرام داشتند و جنگ میان آنان اجتناب‌ناپذیر گشت، ولی در آستانه آغاز نبرد قرایوسف در گذشت و شاهرخ به‌طور موقت بر آذربایجان سلطه یافت.

### منابع

- آملی، اولیاء الله. [بی تا]. *تاریخ رویان*. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن تعزبردی، جمال ابی محاسن. (۱۳۹۱ق). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*. به کوشش محمد محرز و محمد شلتوت، قاهره: [بی تا].
- ابن عربشاه. (۱۳۵۶). *عجایب المقدور فی اخبار تیمور (زیر عنوان زندگانی شگفت آور تیمور)*. ترجمه محمد علی نجاتی تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، شیرین. (۱۳۸۲). *تاریخ آل جلایر*. تهران: دانشگاه تهران.

- حافظ ابرو. (۱۳۷۲). *زبده التواريخ*. به كوشش سيد كمال حاج سيدجوادى. تهران: نشر نى و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- خواند مير. (۱۳۳۳). *حييب السير*. ج ۳ و ۴. تهران: كتابفروشى خيام.
- روملو، حسن بيك. (۱۳۴۹). *احسن التواريخ*. ج ۱. به كوشش دكتر عبدالحسين نوايى. تهران: ترجمه و نشر كتاب.
- زمجى اسفزارى، معين الدين محمد. (۱۳۳۸-۱۳۳۹). *روضات الجنات فى اوصاف مدينه هرات*. به كوشش محمد اسحاق. كلكته. و نيز با تصحيح و حواشى سيد محمد كاظم امام. (۱۳۸۰ق) تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سمرقندى، دولتشاه. (۱۳۶۶). *تذكرة الشعراء*. به كوشش محمد رمضانى. تهران: انتشارات خاور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۳ و ۱۹۳۶). *مطلع السعدين و مجمع البحرين*. تصحيح عبدالحسين نوايى (۱۳۵۳). ج ۱. تهران: كتابخانه طهورى؛ ج ۲. به تصحيح محمد شفيح لاهورى (۱۹۳۶). لاهور: [بى نا].
- سومر، فاروق. (۱۳۶۹). *قراقويونلوهوا*. ترجمه و هاب ولى. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى.
- شوشترى، قاضى نورالله. (۱۳۲۰). *مجالس المؤمنين*. تهران: كتابفروشى اسلاميه.
- طهرانى، ابوبكر. (۱۳۵۶). *ديار بكريه*. به كوشش نجاتى لوغال و فاروق سومر. تهران: طهورى.
- فريدون بك، احمد. (۱۲۶۴ق). *مجموعه منشآت السلاطين*. ج ۱ و ۲. استانبول: [بى نا]
- فصيح خوافى. (۱۳۴۰). *مجمعل فصيحى*. تصحيح محمود فرخ، ج ۳. مشهد: [بى نا].
- كاتب، احمد بن حسين بن على. (۱۳۴۵). *تاريخ جديد يزد*. تهران: [بى نا].
- كلاويخو. (۱۳۷۴). *سفرنامه*. ترجمه مسعود رجب نيا. تهران: انتشارات علمى و فرهنگى.
- لسترنج، گى. (۱۳۷۷). *جغرافياى تاريخى سرزمين هاى خلافت شرقى*. ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم. تهران: انتشارات علمى و فرهنگى.

- لین پول، استانلی. (۱۳۶۳). *طبقات سلاطین اسلام*. ترجمه عباس اقبال. ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
- مدرسی طباطبایی، حسین. (۱۳۵۰). *قم در قرن نهم هجری*. قم: چاپخانه حکمت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴). *قم نامه*. قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی (ره).
- مرعشی، میرسید ظهیرالدین. (۱۳۴۵ و ۱۳۳۳). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندان*. به تصحیح عباس شایان (۱۳۳۳). و به کوشش محمد حسین تسییحی و مقدمه محمد جواد مشکور (۱۳۴۵). تهران: خرمی.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه. (۱۳۳۸-۱۳۳۹). *روضه الصفا*. تصحیح عباس پرویز. ج ۱۰. تهران: کتابفروشی خیام.
- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۵۶). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واصفی، زین الدین محمد. (۱۳۴۹-۱۳۵۱). *بدایع الوقایع*. تصحیح الکساندر بلدروف. ج ۲ و ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Barbosa, Duate. (1918). *The Book of Durate Barbosa*. trans. M. Long worth Dames. 1. London. Hakluyt Society.
- Jackson, Peter (Editor). (1986). *the Cambridge History of Iran*. vol. 6. New York and London. Cambridge University press.
- Lapidus, Iram. (1995). *a History of Islamic Societies*. U.S.A. Cambridge University Press.
- Minorsky, V. (1953). "The clan of the Qara Qoyunlu Rulers". *Fuad Koprulu Armagani*. Istanbul.
- *Travels to Tana and Persia by Josafa Barbaro and Ambrogio Contarini*. trans. William Thomas and ed. Lord Stanley of Alderbey.